



نعمت مرادی

نویسنده و منتقد

اخبار کتاب

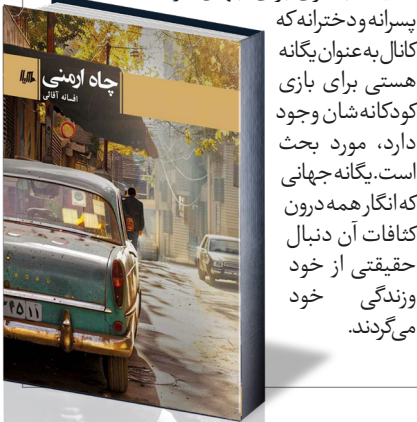
زنتیک - محیط - طبقه

نقدی بر کتاب «چاه ارمنی»

مجموعه داستان «چاه ارمنی» نوشته خانم افسانه آقائی با هشت داستان کوتاه در هشتاد و هشت صفحه از طرف انتشارات هیلا روانه بازار کتاب شده است. در این مجموعه داستان نویسنده سعی کرده است طبق شناختی که از مضامین جامعه شناختی و روانشناختی و مسائل تاریخی دارد، ما را با زنتیک و محیط و طبقه هر کدام از شخصیت های این مجموعه آشنا کند. طبقه اجتماعی به بخشی از اعضا جامعه اطلاق می شود که از نظر ارزش های مشترک، حیثیت، فعالیت های اجتماعی، میزان ثروت و متعلقات شخصی دیگر و نیز آداب معاشرت، از بخش های دیگر جامعه تفاوت داشته باشد. از دیدگاه مارکس انسان آفریده کار است و کار خود در شیوه ی تولید تبلور می یابد. در چارچوب هر شیوه ی تولید روابط و مناسباتی بر مبنای مالکیت شکل می گیرد که متضمن نابرابری های طبقاتی است و مارکس خصلت این روابط تضاد و کشمکش می داند که نتیجه ی آن هر نوع نابرابری است. ما در این مجموعه داستان با شخصیت های دست و پنجه نرم می کنیم که محصول طبقه پایین جامعه هستند. طبقه ای که در آن دارا و مالک وجود ندارد. طبقه ای که شخصیت های له شده ای در آن زیست می کنند که اکثریت در حاشیه شهر زندگی می کنند. شخصیت های که بر اساس زنتیک شان ماهیتی سنتی تر دارند و گاهی با حماقت هایشان، همان پس مانده های زندگی شان را با توحش برآرسیدن به زندگی بهتری دود می کنند (داستان کوتاه اطراف خلزیز و زمین خالی های ته مرضی گرد) و به هوا می فرستند. نویسنده به وسیله زنتیک و لحن و نوع بیماری شخصیت ها دست به کش می زند. کنشی که مستلزم نوعی آگاهی و شناخت از وضعیت بی رمق و رغبت بار و بیمارگونه آنهاست. این شخصیت ها با تمام فراز و نشیب های که دارند باز به آن معنای واقعی زندگی نمی رسند و برای آنها زندگی جز پوسته ای مضحک و تو خالی، چیزی برایشان باقی نمی گذارد.

در داستان کوتاه چهاردهمی همان زنتیک و زیست و تمدنی، یقه (نجمه) را می گیرد. او برای فرار کردن از خلأ درونی و رنج تنهایی و بیماری نجمه و حتی سنگینی نگاه محبوبه و بقیه روستائی ها، آن خود اکتیوختگی شادی ناب را در خود سرکوب و آن نابود می کند. اما نجمه در پایان داستان با به آتش کشیدن درمانگاه، ضعف شخصیت و عقده های درونی و کودکانه و آن عدم استقلال خود را به رخ جامعه می کشد. روشن است در اینجا با انجام این عمل مفهوم ذهنیت حولی را با تکیه بر رابطه نفس و غیر نفس و مادی سازی آن در وجود خود باسازاری می کند. کنشی کاملامادی و برخاسته از همین محیط که شکلی خداگونه مادی به خود می گیرد. در ابتدا همه چیز شکل ایدئولوژیک خود را حفظ می کند. عملی که همیشه در چهاردهم صفرانجام می گیرد. او در ابتدا دارای یک ذهنیت استعلایی است و به او ایمان دارد و دنبال آن واقع بینی و اعتدال است. اما جرقه ای که در ذهن او زده می شود. ایام نجمه دنبال قدرت و اقتدار خوداست. با محیطی که در آن زیست می کند باعث این حماقت و تفکر است. رفتار ام نجمه تابعی از شرایط محیط اجتماعی و فرهنگی است که می تواند بر زن های او هم تاثیر بگذارد. زن ها دارای توانایی هایی هستند که می توانند در محیط خود را نشان دهند و برعکس آن اینکه محیط و شرایط زندگی فرهنگی انسان می تواند عاملی باشد در بروز توانایی ها و اما مدگی های زنتیکی. حال این توانایی ها منفی باشد یا مثبت. افسانه آقائی حتی در داستان کوتاه (تی تی بی زن بود) می کوشد تا با خلق شخصیت برادر و زهره و سومان، آن خصلت ناب تراژیک را برای سومان رقم بزند. دوگانگی تقابل تنهایی و بی کسی و جهان اخلاق با جهان طبیعت و همان طبقه اجتماعی که گاهی برای همان طبقه پایین، ارزش است. شاید از درون همین طبقه است که زهره و بردارش برای رسیدن به حق و همان سرمایه کم، باعث نزاع و تنهایی سومان می شوند. کدام درست تر است حق و حساب ریاکارانه از حقوق به جامانده پدر و پایی پنهانی سومان؟ این آواره گی حاصل همان ناعدالتی اقتصادی است که در یک طرف احساسات انسان گریزانه موج می زند و در طرفی دیگر، یک خشونت زیر پوستی تمام عیار. در داستان لپرسی هم اوضاع به همین شکل است. داستان یک جفاهی طرد شده که الان بچه اش دنبال پس گرفتن زمین هایش راهی روستای قره قویران می شود. در وجود پدر هنوز نوعی وابسته پدرسالارانه با دخترش دیده می شود. این نوع رابطه با وجود آن بیماری برای شکل گیری ساخت قدرت که مبتنی بر یک اقتدار فردی شکل گرفته است، محسوس و نمایان است. اما این رابطه زیر پوستی شکل می گیرد. در اصل رابطه معنا دار و ارزش عینی دارد. اما چرا هیچوقت به شکل درست در مورد زن بردارش نارین چیزی نترد؟ تنها دلیلی که می شود برایش آورد، همان محیط عینی افسون زده است که اگر عاشق کسی هم باشی که بزودی یک است، ضرورت محیط باعث شکاف این قضیه می شود که به طور محسوس مسئله ضرورت تغییر واقعیت و یافراز واقعیت شکلی می گیرد. اما هیچوقت فراموش نمی شود. در داستان ما با یوا طبقه اجتماعی و زنتیک و محیط، بستری برای جهان دوگانه

پسرانه و دخترانه که کتان به عنوان یکنانه هستی برای بازی کودکانه شان وجود دارد. مورد بحث است. یکنانه جهانی است. انگار همه درون کثافات آن دنبال حقیقتی از خود و زندگی خود می گردند.



چهارشنبه

۱۳۰۳/۱۱/۱۷

۶ شعبان ۱۴۴۶ / ۵ فوریه ۲۰۲۵

سال هشتم

شماره ۲۸۳۹

armanmeli.ir

آرمان ملی

ادبیات

۷

رضا عمرانی در گفت و گو با «آرمان ملی»:

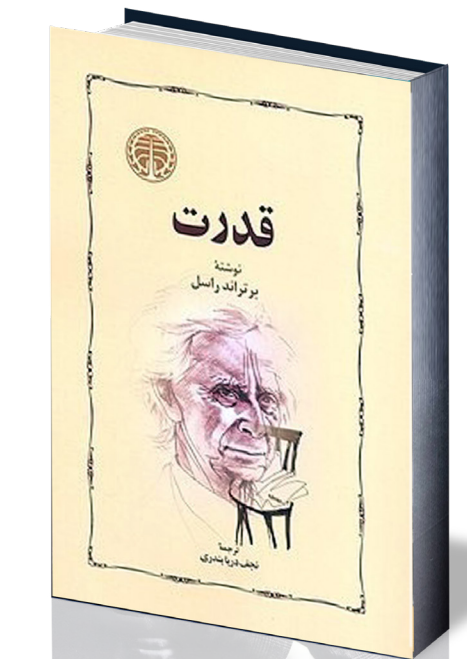
گوینده باید چیزی از خود به کتاب اضافه کند



آرمان ملی- ساجده سلیمی: در دنیای امروز که کتاب های صوتی به یکی از محبوب ترین راه های مطالعه تبدیل شده اند، نقش گویندگان حرفه ای در انتقال صحیح مفاهیم و ایجاد تجربه ای دلنشین برای شنوندگان، بیش از پیش اهمیت یافته است. رضا عمرانی، از گویندگان شناخته شده کتاب های صوتی است که با صدای گرم و بیان نافذ خود، همواره توانسته روح و جان تازه ای به آثار ماندگار ادبی و فلسفی ببخشد. در این گفت و گو، به سراغش رفته تا درباره تجربه خوانش کتاب «قدرت» اثر برتراند راسل صحبت کنیم؛ کتابی که به تحلیل مفهوم قدرت در ابعاد مختلف اجتماعی، سیاسی و فردی می پردازد. از چالش های اجرای این اثر گزینده تا اهمیت آن برای نسل امروز، نظرات و تجربیات این هنرمند را جویا شده ایم.

متنقدان سرشناس و معتبر ادبی در سطح جهانی معتقدند که سروانتس بنیان گذار رمان نوین است. ساختار و فرم روایتی که او انتخاب کرده، بخشی از این تحلیل است که به نوعی به تکنیک های داستان نویسی مربوط می شود. اما آنچه برای من بسیار جذاب است، شخصیت های دن کیخوت و سانچو پانزا هستند. این دو شخصیت که هر چند کاملاً از هم متفاوت اند، در کنار یکدیگر حرکت می کنند و به نظر می رسد نمایانگر دو جنبه مختلف از اندیشه انسانی باشند. دن کیخوت نماد آرمان گرایی و ایده آلیسم است که می خواهد فضایل انسانی نیکو مانند شجاعت، شرافت و کمک به ستمدیدگان را که در دنیای مدرن فراموش شده، احیا کند. در مقابل، سانچو پانزا یک شخصیت ساده و عملی است که از بعد مادی به مسائلی نگاه می کند و در پی منافع شخصی خود است. این دو شخصیت در طول سفرشان همواره درگیر ماجراهایی می شوند و در این فرآیند، دیالوگ های جالب و منطقی میان آن ها شکل می گیرد. سروانتس با دقت فراوان توانسته این دو شخصیت را به گونه ای طراحی کند که هر کدام منطقی و درست در موقعیت های خود عمل کنند. این تضاد بین آرمان گرایی و واقع گرایی، شاید نمایانگر کشمکش درونی انسان ها باشد که در آن فرد به دنبال بهبود و رشد انسانی است، یا از سوی دیگر در پی حفظ منافع شخصی و تطبیق با شرایط اجتماعی و اقتصادی خود. این دو جنبه در درون همه ما وجود دارد. اینکه برویم به سمتی که فضایل انسانی را بیشتر بیوریم و از طرفی چیزی نهبیم می زند به فکر منافع شخصی جیب خود باش. خیلی اثر لذت بخشی بود.

برویم به سراغ کتاب «قدرت» اثر برتراند راسل که



با حرفه ای تر شدن مخاطبان در گوش دادن به کتاب های صوتی، متوجه می شوند که کدام گوینده کیفیت بالاتری دارد و کدام کتاب بهتر اجرا شده است، چراکه ممکن است برخی از کتاب ها چندین ویژگی داشته باشند. مخاطب این ورژن ها را مقایسه می کند و به نتایجی دست می یابد. این نشانه ای از رشد و پیشرفت در این حوزه است.

مشغول اجرای آن هستید. تجربیات خود را در مورد خواندن این کتاب به ما بگویید. به هر حال کتاب فلسفی و سنگینی است. گویندگی آن چطور بود و همچنین، نظراتان درباره ترجمه این کتاب چیست؟

اگر حاضر که شما در این حوزه فعالیت می کنید، به نظر شما وضعیت چطور است؟ گویا که نسل جوان به این حوزه علاقه و تمایل بیشتری نشان می دهند.

بله نظر من هم همین است. این دلایل مختلفی برای این پدیده وجود دارد که باید از ابعاد مختلف توسط متخصصان بررسی شود. به عنوان مثال، جامعه شناسان ممکن است دلایل آن را تحلیل کنند. آنچه که به نظر من می رسد، البته ممکن است اشتباه باشد، این است که نسل جدید به شدت تشنه دانستن و آگاهی است و رسانه های رسمی و دولتی نمی توانند به این نیازها پاسخ دهند. به همین دلیل، مخاطب نسل جدید به دنبال راه های دیگری می رود تا به سوالات خود پاسخ دهد. این یکی از دلایلی است که باعث رونق یادکست ها در حوزه های مختلف و با موضوعات متنوع شده است.

من نیز شاهد این هستم که نسل جدید به طور آگاهانه انتخاب می کند و حتی به قدری رشد کرده است که در زمینه

کیفیت اجراها نیز نظر می دهند. پس از مدتی و با حرفه ای تر شدن مخاطبان در گوش دادن به کتاب های صوتی، متوجه می شوند که کدام گوینده کیفیت بالاتری دارد و کدام کتاب بهتر اجرا شده است، چراکه ممکن است برخی از کتاب ها چندین ویژگی داشته باشند. مخاطب این ورژن ها را مقایسه می کند و به نتایجی دست می یابد. این نشانه ای از رشد و پیشرفت در این حوزه است.

برویم به سراغ کتاب «قدرت» اثر برتراند راسل که

متنقدان سرشناس و معتبر ادبی در سطح جهانی معتقدند که سروانتس بنیان گذار رمان نوین است. ساختار و فرم روایتی که او انتخاب کرده، بخشی از این تحلیل است که به نوعی به تکنیک های داستان نویسی مربوط می شود. اما آنچه برای من بسیار جذاب است، شخصیت های دن کیخوت و سانچو پانزا هستند. این دو شخصیت که هر چند کاملاً از هم متفاوت اند، در کنار یکدیگر حرکت می کنند و به نظر می رسد نمایانگر دو جنبه مختلف از اندیشه انسانی باشند. دن کیخوت نماد آرمان گرایی و ایده آلیسم است که می خواهد فضایل انسانی نیکو مانند شجاعت، شرافت و کمک به ستمدیدگان را که در دنیای مدرن فراموش شده، احیا کند. در مقابل، سانچو پانزا یک شخصیت ساده و عملی است که از بعد مادی به مسائلی نگاه می کند و در پی منافع شخصی خود است. این دو شخصیت در طول سفرشان همواره درگیر ماجراهایی می شوند و در این فرآیند، دیالوگ های جالب و منطقی میان آن ها شکل می گیرد. سروانتس با دقت فراوان توانسته این دو شخصیت را به گونه ای طراحی کند که هر کدام منطقی و درست در موقعیت های خود عمل کنند. این تضاد بین آرمان گرایی و واقع گرایی، شاید نمایانگر کشمکش درونی انسان ها باشد که در آن فرد به دنبال بهبود و رشد انسانی است، یا از سوی دیگر در پی حفظ منافع شخصی و تطبیق با شرایط اجتماعی و اقتصادی خود. این دو جنبه در درون همه ما وجود دارد. اینکه برویم به سمتی که فضایل انسانی را بیشتر بیوریم و از طرفی چیزی نهبیم می زند به فکر منافع شخصی جیب خود باش. خیلی اثر لذت بخشی بود.

با ظهور هوش مصنوعی هم که این دسترسی چندبرابر بهتر شده است

بله؛ به نظر باید با هرکس با زمان خود به روز باشد. یک مثال می زنم. در زمینه تولید کتاب صوتی، در ابتدا برخی ناشران کتاب های کاغذی نسبت به این حوزه نگرانی هایی داشتند و تصور می کردند که ممکن است فروش کتاب های چاپی شان تحت تاثیر قرار گیرد، اما به مرور زمان، پس از جلسات و مذاکرات، بسیاری از آن ها متقاعد شدند که کتاب صوتی نه تنها تاثیر منفی ندارد، بلکه می تواند به نوعی همپوشانی ایجاد کند. برخی از مخاطبان ممکن است ابتدا کتاب چاپی را بخوانند و سپس کتاب صوتی همان اثر را گوش دهند، یا برعکس. حتی برخی از افراد به من پیام می دهند که هنگام گوش دادن به کتاب صوتی، نسخه کاغذی آن را نیز تهیه می کنند تا همزمان با اجرای من مقایسه کنند. این مقاومت منفی از جانب بعضی کمتر شد. در نهایت، درباره هوش مصنوعی باید بگویم که این موضوع اجتناب ناپذیر است. ما باید خود را با تغییرات این حوزه تطبیق دهیم، در غیر این صورت از دور خارج خواهیم شد. اما بخواهیم دامنه مخاطبان گسترده تری داشته باشیم، باید از مدیوم های مختلف استقبال کنیم و آن ها را در کار خود به کار بگیریم. در نهایت، این تغییرات به نفع همه ما خواهد بود. آن فرورونده قدیمی ظروف مسی هم وقتی ملامین آمده مجبور شده به کالای جدید روی بیاورد اگر این کار را نکرده حتما از دور خارج شده است.

در حال حاضر که شما در این حوزه فعالیت می کنید، به نظر شما وضعیت چطور است؟ گویا که نسل جوان به این حوزه علاقه و تمایل بیشتری نشان می دهند.

بله نظر من هم همین است. این دلایل مختلفی برای این پدیده وجود دارد که باید از ابعاد مختلف توسط متخصصان بررسی شود. به عنوان مثال، جامعه شناسان ممکن است دلایل آن را تحلیل کنند. آنچه که به نظر من می رسد، البته ممکن است اشتباه باشد، این است که نسل جدید به شدت تشنه دانستن و آگاهی است و رسانه های رسمی و دولتی نمی توانند به این نیازها پاسخ دهند. به همین دلیل، مخاطب نسل جدید به دنبال راه های دیگری می رود تا به سوالات خود پاسخ دهد. این یکی از دلایلی است که باعث رونق یادکست ها در حوزه های مختلف و با موضوعات متنوع شده است.

من نیز شاهد این هستم که نسل جدید به طور آگاهانه انتخاب می کند و حتی به قدری رشد کرده است که در زمینه

خوب و قدرت بد. او معتقد است قدرت بد، قدرتی است که بر اساس زور بنا شده و در بر دارنده اکثریت جامعه نیست، که این با دموکراسی منافات دارد. استالین و هیتلر و... از این دسته هستند. به عقیده راسل، قدرت خوب، قدرتی است که صاحبان آن افراد خردمندی باشند که از آن برای خوشبختی و رفاه عمومی استفاده می کنند. او چهار نفر را به عنوان مثال می آورد که به نوعی قدرت را در اختیار داشتند و راسل آنها را دوست دارد: مسیح، بودا، فیثاغورس و گالیله. این افراد قدرت را برای خود نمی خواستند، بلکه از آن برای ترویج اندیشه های خود استفاده می کردند. راه اونا را انتخاب کرده و خردمندان رفتار کردند. راسل می گوید این میل به قدرت در همه افراد وجود دارد و هر کسی به نوعی راهی برای رسیدن به آن پیدا می کند. اگر نظارتی بر این قدرت نباشد، ممکن است به استبداد و حکومت های غیر دموکراتیک تبدیل شود، مانند سلطنت های موروثی یا حکومتی که به نفع یک گروه خاص باشد و به اکثریت مردم جوابگو نیست.

راسل برخلاف مارکس که معتقد است ثروت منبع قدرت است، می گوید که قدرت، ثروت را می سازد. در واقع، قدرتی که افراد یا گروه ها یا حکومت ها به دست می آورند می تواند آن ها را ثروتمند کند. راسل همچنین معتقد است که وقتی قدرت به جایی می رسد که دیگر نمی تواند رشد کند و دچار رکود می شود، انقلاب وورش به وجود می آید تا قدرت قبلی کتار برود و قدرت جدیدی جایگزین آن شود. اما تضمینی وجود ندارد که این قدرت جدید همان سرنوشت را داشته باشد، بلکه بستگی به این دارد که آیا قادر است افکار عمومی را با خود همراه کند یا نه. کتاب تلاش کرده تا انواع مختلف قدرت را توضیح دهد و در فصل اول به میل به قدرت پرداخته است که در تمامی انسان ها وجود دارد. پس از آن، راسل انواع مختلف صورت قدرت ها را از جمله قدرت روحانیان، قدرت پادشاهان، قدرت برهنه (قدرت بازر)، انقلابی و اقتصادی را تحلیل کرده است.

روش کارتان در هنگام خوانش اثری مانند این اثر که فلسفی و شاید سنگین باشد چگونه است؟ چندبار از قبل می خوانید؟

اول بگویم من با واژه «خوانش» موافق نیستم و معتقدم باید این واژه را تفکیک کنیم. به نظر من، خوانش به معنای صرف خواندن یک متن با صدای متناسب و تربیت شده توسط یک گوینده است. در این حالت، گوینده فقط متن را می خواند و پیش می رود. اما اجرای یک کتاب برای من به معنای چیزی عمیق تر است. وقتی می گویم گوینده باید کتاب را اجرا کند، منظور این است که او باید به موضوعی که دارد اجرا می کند تسلط کامل داشته باشد. به ویژه اگر کتابی از یک نویسنده خاص مانند مارکز یا کتابی ادبی باشد، گوینده باید شناخت کافی از سبک و ویژگی های اثر داشته باشد. اگر یک گوینده درباره مارکز کتاب می خواند، بهتر است حداقل دو یا سه کتاب دیگر درباره او یا موضوعات مشابه خوانده باشد و در مورد این موضوعات از منابع مختلف اطلاعات کسب کند، مثلاً از گوگل یا مقالات مختلف.

اجرای کتاب به این معناست که گوینده باید توانایی تحلیل و فهم درست آنچه می خواند را داشته باشد. اگر ویژگی های خاصی در سبک نویسنده وجود دارد، گوینده باید این ویژگی ها را در نظر بگیرد و بر اساس آن ها اجرا کند. برای مثال، اجرای کتابی از همینگوی که جملات ساده و دیالوگ های کوتاه دارد، با اجرای کتابی که پیچیده تر و ساختار خاص تری برخوردار است، مثل کتاب های محمود دولت آبادی، بسیار تفاوت دارد. در واقع، وقتی از «اجرا» صحبت می کنیم، گوینده نباید فقط به عنوان یک دستگاه صوتی عمل کند که صرفاً حرف می زند. او باید از خود چیزی به کتاب اضافه کند و عمق اثر را به مخاطب منتقل کند. این امر فقط زمانی امکان پذیر است که گوینده اطلاعات کلی و درست درباره موضوع کتاب داشته باشد.

در مورد خود هم باید بگویم که به دلیل روحیات درون گرایانه ام، از نوجوانی به فلسفه و مباحث نظری علاقه داشتم و همین امر باعث شد که کتاب هایی مثل «قدرت» نوشته راسل را دوست داشته باشم. در بسیاری از مواقع، من به طور طبیعی با افکار راسل موافق بودم و حتی گاهی اوقات احساس می کردم که نظراتش مشابه نظرات من است یعنی نظرات من شبیه اوست.

به نظر شما، این کتاب برای دنیای امروز و به ویژه نسل جوان چه میزان اهمیت دارد و از چه جنبه هایی می تواند برای آن ها مفید واقع شود؟

بسیار مهم است و باید به آن توجه ویژه ای داشت. وقتی از قدرت صحبت می کنیم، اهمیت واقعی قدرت به این است که مادر یک دوران خاص و در شرایط ویژه ای زندگی می کنیم که همگی در تلاش هستیم تا وضعیت موجود را بهبود ببخشیم. هدف این است که شرایط زندگی را به گونه ای تغییر دهیم که انسان ها بهتر و شادتر زندگی کنند، نه تنها در مرزهای جغرافیایی خاص ما بلکه در سطح جهانی. برای رسیدن به این هدف، ضروری است که ما اطلاعات بیشتری داشته باشیم. باید از اشتباهات گذشته درس بگیریم، نباید آن ها را دوباره تکرار کنیم. به همین دلیل، ما نیاز داریم تا آگاهی مان را افزایش دهیم و از ابزارهایی مثل کتاب ها و منابع مختلف بهره برداری کنیم تا فهم عمیق تری از دنیای اطراف خود پیدا کنیم. باید بدانیم که چه اطلاعاتی حقیقی است و چه اطلاعاتی مست کسب جلی یا غیرواقعی باشد. همچنین باید راه های رسیدن به حقیقت را شناسایی کنیم.

کتاب «قدرت» راسل می تواند یک منبع بی نظیر باشد. این کتاب یک راهنمای فلسفی است که به ما کمک می کند تا قدرت را در ابعاد مختلف آن بشناسیم و تاثیرات آن را بر جوامع مختلف درک کنیم. راسل با آوردن مثال های تاریخی دقیق و تحلیل های منطقی خود، به ما این امکان را می دهد که قدرت را نه تنها از منظر تئوری بلکه از طریق تجربیات تاریخی نیز بررسی کنیم. این نمونه های تاریخی می توانند مشابهت هایی با وضعیت فعلی ما داشته باشند و از آن ها می توانیم برای پیشبرد اهداف خود استفاده کنیم و از اشتباهات گذشته اجتناب کنیم.